



تفسیر سوره‌ی اخلاص

درآمد

که فرمود: سوره‌ی قل هو الله احد ثلث قرآن است [الدر المنثور، ج ۶: ۴/۲، به نقل از: المیزان، ج ۲۰: ۶۷۵].

در کافی به سند خود از محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: یهودیان از رسول خدا (ص) پرسیدند: مشخصات و حسب و نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. آن جناب تا سه روز پاسخ نداد، تا آن که سوره‌ی قل هو الله احد نازل شد [اصول کافی، ج ۱: ۹۱، به نقل از: المیزان، ج ۲۰: ۶۷۵].

در این سوره، خدای تعالی به احدیت ذات و بازگشت ماسوی الله در تمامی حوایج وجودی اش به سوی او و نیز به این که احدی نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک او نیست، ستایش می‌شود و این توحید قرآنی، توحیدی است مختص به خود قرآن کریم و تمامی معارف اسلام بر این اساس پی ریزی شده‌اند.

فضیلت سوره‌ی اخلاص

روایات وارده از طریق شیعه و سنی در فضیلت این سوره بسیار زیادند تا جایی که نقل کرده‌اند، این سوره معادل یا یک ثلث قرآن است.

آیات

(قل هو الله احد)

(الله الصمد)

(لم یلد و لم یولد)

در «الدر المنثور» است، ابو عبید در کتاب فضائل خود، از ابن عباس از رسول خدا (ص) روایت کرده است

و لم یکن له کفواً احد)

این که او خالق آسمان‌ها و زمین و خالق شماست و او در خدایی اش یگانه است که هیچ چیزی با او شریک نمی‌شود و این خود دلیل است برای نفی تعدد ذات [تفسیر المیزان، ج ۳۰: ۴۶۵].

مفردات

قل هو الله احد

ابن عباس می‌گوید، معنای احد آن است که واحدی است که هیچ چیزی مانند آن نیست [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۶۰].

هُوَ: کلمه‌ی «هو» ضمیر شأن و ضمیر قصه است و معمولاً در جایی به کار می‌رود که گوینده اهتمام زیادی به مضمون جمله‌ی بعد از آن داشته باشد. می‌توان گفت: هو ضمیر است و به ذات برمی‌گردد و کلمه‌ی «الله» اسم برای آن ذات مقدس است، و در این صورت، «هو» از لحاظ نقش دستوری مبتداست.

تفاوت میان «احد» و «واحد»

و معنای احد بودن خدای تعالی [المیزان، ج ۲۰: ۶۷۰]: کلمه‌ی احد صفتی است که از ماده‌ی وحدت گرفته شده، هم چنان که کلمه‌ی واحد نیز وصفی از این ماده است. تفاوتی که هست این که کلمه‌ی احد در مورد چیزی و کسی به کار می‌رود که قابل کثرت و تعدد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن، و اصولاً داخل عدد نشود؛ به خلاف کلمه‌ی «واحد» که هر «واحدی» یک‌ثانی و ثالثی دارد یا در خارج و یا در توهم و یا به فرض عقل که با انضمام به ثانی و ثالث و رابع کثیر می‌شود.

الله: کلمه‌ی الله مورد اختلاف واقع شده، یک نظر آن است که «علم به غلبه» برای خدای تعالی است، یعنی به خاطر غلبه‌ی استعمال، اسم خاص خدای رحمان شد، هم چنان که اهل هر زبان دیگری، برای خدای تعالی نام خاص دارند. «الله» از لحاظ نقش دستوری مبتدای دوم است و یا این که خبر است برای «هو».

قال الباقر (ع) الله معناه المعبود الذي آله الخلق عن ادراك ماهيته و الإحاطة بكيفيته [مجمع البیان، ج ۱۰، ۸۶۰].

وقتی می‌گوییم «احدی از قومی نزد من نیامده» است درحقیقت، هم آمدن یک نفر را نفی کرده‌ای و هم دو نفر و سه نفر و بیشتر را. و به خاطر همین تفاوت که بین دو کلمه هست و به خاطر همین معنا و خاصیتی که در کلمه‌ی «احد» هست، می‌بینیم این کلمه در هیچ کدام به صورت ایجابی به جز درباره‌ی خدای تعالی استعمال نمی‌شود، بلکه هر جا استعمال شده، کلامی است منفی و تنها در مورد خدای تعالی است که در کلام ایجابی استعمال می‌شود.

أحد: از لحاظ نقش دستوری خبر دوم است برای مبتدای اول یعنی «هو» و یا خبر است برای «الله» [تفسیر المیزان، ج ۳۰: ۴۶۴؛ اعراب القرآن و صرفه و بیانه].

تفسیر آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله که رحمان و رحیم است

قل هو الله احد (۱)

بگو او الله یگانه است

الله الصمد (۲)

که همه‌ی نیازمندان قصد او می‌کنند

لم یلد و لم یولد (۳)

نزاده و زاییده نشده

و لم یکن له کفواً احد (۴)

و هیچ کس همتای او نیست.

هو الله احد یعنی خدا یگانه است در ذات و صفاتش. و هیچ شریکی برای او نیست و مثل و مانند‌ی ندارد. و این وصف خدای تبارک و تعالی است به یگانگی و نفی شرک است از او.

هو الله احد یعنی خدا یگانه است در ذات و صفاتش. و هیچ شریکی برای او نیست و مثل و مانند‌ی ندارد. و این وصف خدای تبارک و تعالی است به یگانگی و نفی شرک است از او.

هو الله احد یعنی خدا یگانه است در ذات و صفاتش. و هیچ شریکی برای او نیست و مثل و مانند‌ی ندارد. و این وصف خدای تبارک و تعالی است به یگانگی و نفی شرک است از او.

هو الله احد یعنی خدا یگانه است در ذات و صفاتش. و هیچ شریکی برای او نیست و مثل و مانند‌ی ندارد. و این وصف خدای تبارک و تعالی است به یگانگی و نفی شرک است از او.

هو الله احد یعنی خدا یگانه است در ذات و صفاتش. و هیچ شریکی برای او نیست و مثل و مانند‌ی ندارد. و این وصف خدای تبارک و تعالی است به یگانگی و نفی شرک است از او.

چنان که حضرت علی (ع) می‌فرماید: کل مسمی بالوحدة غیره قلیل [نهج البلاغه فیض الاسلام: ۱۵۵، خطبه‌ی ۶۴]. ... هر چیزی غیر خدای تعالی وقتی به صفت وحدت توصیف شود، همین توصیف بر قلت و کمی آن دلالت دارد؛ بر خلاف خدای تعالی که یکی بودنش از کمی و اندکی نیست. امام رضا (ع) فرمودند: الاحد لا بتأویل عدد [توحید صدوق، ج ۴۵۳].

وجوه سه گانه‌ی احدیت

خداوند در وجوه سه گانه‌ی زیر «أحد» است [پیشین]:

۱. خداوند یکتا است در صفت ذاتش که هیچ احدی

با او در وجوب صفاتش شریک نمی‌گردد. لذا واجب است که او موجودی باشد عالم و قادر وحی که این صفات وجودش برای دیگری واجب نیست.

۲. خداوند یکتا است در افعالش، زیرا تمامی افعال خداوند حسن است که برای جلب نفع و یا دفع ضرر آن‌ها را انجام نمی‌دهد و این مختص خداوند تبارک و تعالی است و هیچ کس با او در این اوصاف شریک نمی‌شود.

۳. خداوند یکتا است، زیرا غیر او شایسته‌ی عبادت نیست. زیرا او قادر است بر همه‌ی نعمت‌های حیات و قدرت و شهوت، و غیر آن هر نعمتی که باشد. و هیچ کس به جز او قدرت چنین اعمالی را ندارد.

در کتاب توحید از امیرالمؤمنین (ع) روایت آورده است که فرمود: در عالم رویا خضر (ع) را دیدم و این رویا یک شب قبل از جنگ بدر بود. به آن جناب گفتم، از آن چه داری چیزی به من تعلیم بده که بر دشمنان پیروز شوم. خضر گفت بگو: «یا هو یا من لا هو الا هو».

به هنگام صبح، رویای خود را برای رسول خدا (ص) بازگو کردم. به من فرمود: ای علی، اسم اعظم را یاد گرفتی و این کلام در جنگ بدر همواره بر زبانت بود [همان، ۸۹، حدیث ۲].

و نیز در کتاب توحید از امیرالمؤمنین علی (ع) آمده است که علی (ع) سوره‌ی «قل هو الله احد» را خواند و وقتی فارغ شد گفت: یا هو یا من لا هو الا هو اغضری وانصرنی علی القوم الکافرین [پیشین].

الله الصمد

الله مبتدا و صمد خبر آن است [المیزان، ج ۳۰: ۴۶۴] و جایز است که صمد صفت باشد برای الله و الله خبر باشد برای مبتدای محذوف یعنی هو الله الصمد. و جایز است که الله الصمد خبر بعد از خبر باشد. بنابر قول آن عده که هو را ضمیر دانسته‌اند [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۹۵].

در معنای کلی «صمد»، اصل قصد کردن و یا قصد کردن با اعتماد است. وقتی گفته می‌شود: صمده- بصمده، صمداً معنایش این است که فلانی قصد فلان کس یا فلان چیز را کرد، در حالی که بر او اعتماد کرده بود [المیزان، ج ۲۰: ۶۷۱].

معنای کلمه‌ی صمد

درباره‌ی کلمه صمد معانی متعددی را مطرح کرده‌اند که عمده‌ی آن‌ها به نوعی بیان این عبارت است: بزرگی که از هر سو به جانبش قصد می‌کنند تا حوائج ایشان را برآورده سازد؛ زیرا او برای برآوردن حوائج قادر است [المیزان، ج ۳۰: ۴۶۵]. و این معنا در مورد خداوند تبارک و تعالی صادق است، زیرا هر چیزی که دارای هستی است، هستی خود را از او دارد و در ذات و صفات و آثارش محتاج به اوست.

روایاتی در تفسیر صمد

۱. قال الباقر (ع): حدثنی ابی زین العابدین (ع) عن ابیه الحسین بن علی (ع) أنه قال: ... والصمد الدائم الذی لم یزل ولا یزال والصمد الذی لا یجوف له والصمد الذی لا یأکل ولا یشرّب والصمد الذی لا ینام [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۶۱]. امام باقر (ع) فرمود که پدرم حضرت زین العابدین (ع) از پدرش امام حسین (ع) فرمود:

و صمد آن دائمی است که همیشگی و جاویدان است و صمد آن است که جوف ندارد. صمد آن است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد و صمد آن است که نمی‌خوابد.

۲. قال الباقر (ع): والصمد السید المطاع الذی لیس فوقه أمر ولا ناه [پیشین]: صمد آن بزرگی است که اطاعت می‌شود، به صورتی که بالاتر از او کسی نیست تا امر و نهی کند.

ابن عباس درخصوص معنای صمد چنین می‌گوید: الذی یصمد إلیه الخلاق فی حوائجهم و مسائلهم و... و لیس کمثلہ شیء. سبحان الله الواحد القهار [المیزان، ج ۳۰: ۴۶۵]: صمد آن کسی است که خلاق حوائج و نیازهای خود را به سوی او می‌برند... و کسی است که هیچ چیز مانند او نیست. منزه است خداوند واحد قهار.

لم یلد ولم یولد ۳، و لم یکن له کفواً احد ۴

«لم یلد»: در اصل یولد بوده است که «او» در آن به علت واقع شدن بین یاء و کسره حذف شده است و به همین دلیل در لم یولد حذف نگردیده، چون بین یاء و فتحه قرار گرفته است.

أحد: اسم یکن

کفواً: خبر یکن

له: متعلق به کفواً و مقدم واقع شده است به علت اهتمام به آن، چون در آن ضمیر خداوند باری تعالی آمده

است و در تقدیر چنین است که: ولم یکن أحد کفواً له. در «کفواً» «فاء» مضموم و «واو» مفتوح است و برخی نیز چنین خوانده‌اند که کفواً با همزه و فاء مضموم. و این کلمه منصوب است به جهت «حال» بودن، و عامل در آن «له» است یعنی له احد کفواً [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۵۹].

دو آیه‌ی کریمه‌ی فوق این معنا را از خدای تعالی نفی می‌کند که چیزی از او متولد شود و یا به عبارت دیگر ذاتش متجزی و جزئی از سنخ خودش از او جدا شود. چه به آن معنایی که نصارا درباره‌ی خداوند تعالی و مسیح می‌گویند و چه به آن معنایی که وثنی‌مذهبان، بعضی از آلهه‌ی خود را فرزندان خدای سبحان می‌پندارند [المیزان، ج ۲۰: ۶۷۳].

و نیز این دو آیه از خدای تعالی این معنا را نفی می‌کنند که خود او از چیزی متولد و مشتق شده باشد؛ حال این تولد و اشتقاق به هر معنایی که اراده شود؛ چه به آن نحوی که وثنیت درباره‌ی خدایان خود گفته‌اند که بعضی الهه‌ی پدر و بعضی دیگر الهه‌ی مادر و بعضی دیگر الهه‌ی فرزند است و چه به نحوی از انجا که باشد [پیشین].

و نیز این معنا را نفی می‌کنند که برای خدای تعالی کنفوی باشد که برابر او در ذات و یا در فعل باشد؛ یعنی مانند خدای تعالی بیافریند و تدبیر نماید. و احدی از صاحبان ادیان و غیر ایشان، نائل به وجود کنفوی برای ذات خدا نیست. یعنی احدی از دین‌داران و بی‌دینان نگفته



که واجب الوجود متعدد است. و اما در فعل یعنی تدبیر، قائل به آن شده اند. مانند وثنی‌ها که برای خدایان خود الوهیت و تدبیر قائل شدند، حال چه خدای بشری مانند فرعون و نمرود که ادعای الوهیت کردند و چه غیر بشری. و ملاک در کفو بودن در نظر آنان این است که برای اله و معبود خود استقلال در تدبیر قائل‌اند و می‌گویند: الله تعالی تدبیر فلان ناحیه از عالم را به فلان معبود واگذار نموده و او فعلاً مستقل در تدبیر آن است [پیشین].

توضیح این که نزاییدن، زاییده نشدن و کفو نداشتن خدا، فرع بر صمد بودن و یگانگی او در ذات و صفات و افعال است [المیزان، ج ۲۰: ۶۷۵].

اما این که متولد نشدن چیزی از خدا، فرع صمدیت اوست، کسی که می‌زاید و چیزی از او جدا می‌شود، باید خودش دارای اجزایی باشد و چیزی که جزء دارد، محتاج به جزء خویش است و خدای سبحان صمد است. هر محتاجی در حاجتش به او منتهی می‌شود و چنین کسی احتیاج در او تصور ندارد.

اما این که زاییده نشدن از چیزی فرع صمدیت اوست، تولد چیزی از چیز دیگر فرض ندارد، مگر با احتیاج متولد به موجودی که از او متولد شود و خدای تعالی صمد است و کسی که صمد باشد، احتیاج در او تصور ندارد.

اما این که کفو نداشتن فرع بر صمدیت اوست، بیانش این است که کفو چه کفو در ذات خدای تعالی فرض شود و چه کفو در فعل او، به هر حال آن کفو هم باید مانند خدای تعالی بی‌نیاز مطلق باشد و چون خداوند صمد علی‌الاطلاق است و هر چیزی محتاج به ذات خدای تعالی است، پس کفوی برای او نیست.

«لم یلد» یعنی خارج نمی‌شود از او شیئی کثیف مانند فرزند و نه هیچ شیئی کثیف دیگری مانند آن چه از مخلوقین خارج می‌شود. و نه حتی شیئی لطیف مانند نفس از او خارج نمی‌شود و چیزهایی مثل خواب و غم و اندوه و حزن و شادی و بهجت و بکاء و خوف و رجاء و... از او منبعث نمی‌گردد تا بگوییم از او چیزی متولد شده است؛ چه آن شیئی کثیف باشد یا لطیف [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۶۲].

چون خداوند فرد است و هیچ چیز از جنس او نیست و هیچ چیزی را نزاده است تا مانند او باشد و از او هرگونه مجانست نفی می‌شود، لذا «لم یلد» [المیزان، ج ۳۰: ۴۶۷].

«ولم یولد» یعنی از چیزی متولد نشده است مانند آن چه که در اشیای کثیف، یک شیئی دیگر خارج می‌شود حیوان از حیوان و گیاه از زمین و آب از چشمه‌ها و میوه از درختان، و نه مانند اشیای لطیفه از مراکز آن‌ها مانند دیدن از چشم، شنیدن از گوش، بو از بینی، مزه از دهان، کلام از زبان، معرفت از قلب و آتش از سنگ.

خداوند آن صمدی است که نه از شیئی است و نه در شیئی است و نه بر شیئی است، زیرا او مبدع اشیا و خالق آن‌ها و ایجادکننده‌ی اشیا به قدرتش است که آن‌ها را برای فنا به مشیت خود متلاشی می‌نماید و باقی می‌دارد آن چه را برای بقا خلق کرده است به علم خود. پس این چنین خدایی که نزاید و زاییده نشود، عالم غیب و متعال است [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۶۱].

از آن جا که خداوند قدیم ازلی است و برای او عدمی متصور نیست و از او هرگونه حدوث نفی می‌شود، لذا زاییده نشده است [المیزان، ج ۳۰: ۴۶۷].

در کتاب توحید، از وهب بن وهب از امام صادق (ع) از پدران گرامی شان روایت آورده که اهل بصره به حسین بن علی (ع) نامه‌ای نوشتند و در آن از کلمه‌ی «صمد» پرسیدند. حضرت در پاسخ ایشان چنین نوشتند:

«بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد مبادا در قرآن کریم خوض کنید و در آن جدال راه بیندازید. بدون علم و از روی ظن و سلیقه، درباره‌ی آن چیزی نگویید که از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: کسی که بدون علم درباره‌ی قرآن سخن بگوید، جایگاهش در آتش خواهد بود و خدای سبحان خودش کلمه‌ی «صمد» را تفسیر کرده است. بعد از آن که فرمود: «الله أحد، الله الصمد»، فرموده است: «لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو أحد» [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۶۲]. در کتاب توحید از ابن ابی عمیر از موسی بن جعفر (ع) روایت است که فرمود: و بدان که خدای تعالی «واحد» و «احد» و «صمد» است، نه فرزنددار می‌شود تا فرزندش از او ارث ببرد و نه خود از کسی متولد شده تا پدرش با او شریک باشد» [نورالثقلین، ج ۵: ۷۱۵]، به نقل از توحید]. و در کتاب توحید از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که فرمود: خدای عز و جل کسی است که از کسی متولد نشده تا در عزت شریکی داشته باشد و فرزندش از او متولد نمی‌شود تا موروثی از بین رفتنی باشد [توحید صدوق، ج ۳۱].